

فصلنامه قانون یار

License Number: 78864 Article Cod: S5D1ASH1.۰۳۳۳۸ ISSN-P: 2538-3701

حقوق عمومی داخلی با اتکا به نظریه حکمرانی مطلوب

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۱/۲۹، تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۳/۲۶)

دکتر میلاد خلیلی^۱

فاطمه کریم پور

نادر طالبی نجف آبادی

چکیده

همانطور که مشخص است واژه حقوق از حق گرفته شده است، حق واژه‌ای است که در معانی راست و درست و همچنین در معنی در واقع یعنی آنچه فرد یا پدیده‌ای سزاواری آن را دارد، به کار می‌رود. حق به معنای شایستگی داشتن موجودی نسبت به چیزی است. مراد از «موجود»، صاحبان حق، و مقصود از «چیز»، متعلق حق است که گاهی بر یک صفت، انجام شدن، انجام دادن یا ترک کردن یک عمل صدق میکند. بر اساس این تعریف، همه صاحبان حق، شایستگی و لیاقت داشتن متعلق حق را دارند. فرقی نمی‌کند که صاحب حق، مجرد باشد یا مادی؛ دارای حیات باشد یا بی جان؛ مختار باشد یا مجبور. همانگونه که برترین موجود در جهان - یعنی خداوند - میتواند دارای حق باشد، پستترین موجود در جهان نیز میتواند شایستگی چیزی را داشته باشد و همانگونه که موجود کامل مختار را می‌توان صاحب حق تلقی کرد، موجودات بی اختیار نیز می‌توانند صاحب حق باشند. پس لازمه لیاقت داشتن صاحب حق، مختار بودن وی نیست. ازاینرو، افزون بر کودکان و حیوانات، گیاهان و جمادات نیز می‌توانند دارای حق باشند، منظور از حقوق داخلی کشورها هم بی‌نیاز به فهمیدن واژه حق نیست، شاید بتوان به طور کلی حقوق داخلی کشورها را حقوقی نام برد که اغلب برای هر تمدن اساسی تلقی می‌شود، زیرا آنها به عنوان ستون‌های تثبیت شده جامعه و فرهنگ در نظر گرفته می‌شوند.

واژگان کلیدی: حقوق داخلی، نظریه حکمرانی مطلوب، حاکمیت قانون، حقوق عمومی

^۱ نویسنده مسئول Email: miladkhalili^{۷۶}@maybodiau.ac.ir

بخش اول: کلیات

قوانین داخلی کشورها و مجموع آرای صادره از دادگاههای هر کشوری به انضمام آیین نامه ها و مصوبات اجرایی، مجموعه قواعدی را تشکیل می دهد که بر روابط بین دولت و اشخاص متبوع آن کشور و همچنین در روابط بین اشخاص و معاهدات فیما بین تاثیر بخش است. باید توجه داشت که حقوق ملی در سراسر کشور یکسان است و نمی توان نسبت به بعضی آن قوانین و حقوق را اعمال و یا از گروهی آن را سلب نمود. استثناء: در برخی از کشورها که به صورت دولتهای متحده اداره می شوند (مانند ایالات متحده آمریکا) ممکن است قواعد داخلی در هر استانی متفاوت باشد ولی قواعد عمومی که روابط بین دولتها را اداره می نماید همواره مشترک است. (سلیمی، صادق، ۱۳۹۲).

علم حقوق به لحاظ قلمرو اجرا به دو گروه حقوق داخلی و حقوق بین الملل تقسیم می شود. حقوق داخلی مجموعه قواعدی است که بر دولت معین حکومت می کند، و در آن از روابطی گفتگو می شود که هیچ عامل خارجی در آنها نیست. به عنوان مثال، اگر دو ایرانی مالی را که در ایران واقع است مورد معامله قرار دهند، حقوق داخلی ایران بر رابطه آنان حاکم است. حقوق بین الملل به مجموع قواعد و اصولی که دولت ها در روابط خود با یکدیگر از آن استفاده می کنند گفته می شود. (سلیمی، صادق، ۱۳۹۲).

اختلاف نظر قابل توجهی در مورد معنای دقیقاً اصطلاح حقوق وجود دارد. توسط گروه ها و اندیشمندان مختلف برای اهداف مختلف، با تعاریف متفاوت و بعضاً متضاد مورد استفاده قرار گرفته است و تعریف دقیق این اصل، فراتر از داشتن ارتباطی با قوانین هنجاری به نوعی دیگر، بحث برانگیز است. یکی از راه های ایده گرفتن از درک ها و حواس متعدد این اصطلاح، در نظر گرفتن روش های مختلف استفاده از آن است. بسیاری از موارد متنوع به عنوان حق ادعا می شوند: حق زندگی، حق انتخاب؛ حق رای دادن، کار کردن، اعتصاب کردن حق داشتن یک تماس تلفنی، انحلال مجلس، کار با لیفتراک، پناهندگی، برخورد برابر با قانون، احساس افتخار نسبت به کاری که انجام داده است؛ حق وجود، محکوم کردن مجرم به اعدام، شروع نخستین حمله هسته ای، حمل سلاح مخفی به هویت ژنتیکی مشخص. (سلیمی، ۱۳۹۲).

اگر بخواهیم تعریف دقیق تری از حقوق داخلی داشته باشیم باید گفت که، حقوق داخلی مجموعه قواعدی است که بر دولت معین حکومت می کند، و در آن از روابطی گفتگو می شود که هیچ عامل خارجی در آنها نیست. به عنوان مثال، اگر دو ایرانی، مالی را که در ایران واقع است مورد

معامله قرار دهند، بر رابطه آنان حقوق داخلی ایران حاکم است (کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق).

حقوق داخلی یکی از مهم ترین مباحث مربوط به حقوق در حیطه وکالت می باشد که به آن به طور مفصل خواهیم پرداخت. همان طور که می دانید، حقوق به طور کلی به دو بخش حقوق عمومی و حقوق خصوصی تقسیم بندی می شود که حقوق مدنی، حقوق تجارت (روابط تجاری)، معاملات، خانوادگی و تعهدات افراد جامعه نسبت به یکدیگر زیرشاخه حقوق خصوصی می باشد و حقوق عمومی مجموعه ای از قواعدی است که به تنظیم روابط بین دولت و مردم کشور می پردازد. یک وکیل معتبر باید مسلط به تمام امور حقوقی چه حقوق داخلی و چه حقوق بین الملل باشد و با همه مسائل حقوقی از جمله حقوق مدنی، حقوق جزا و امثالهم آشنایی کامل داشته باشد. برای رسیدن به یک نتیجه مطلوب، بهتر است برای منعقد نمودن هر قراردادی وکیل متخصص همان امور را در نظر بگیریم.

برای بررسی شرایط حقوق داخلی، به عنوان مثال وکیل متخصص در امور تجارت از جمله اسناد تجاری نظیر سفته، چک، برات باید به اصول و قواعد حقوق تجارت کاملاً واقف باشد. وکیل امور حقوق داخلی و بین المللی به طور تخصصی به حقوق تجارت می پردازد و با توجه به پیچیدگی های بحث های حقوقی کم پیش می آید که یک وکیل دادگستری به تمام مباحث حقوقی مسلط باشد. مبنای حقوق داخلی، اراده یک کشور است، در زمینه منابع نیز میان حقوق داخلی با دیگر حقوق تفاوت دارد. منابع اصلی حقوق داخلی، قوانین مدون، عرف و عادات و رسوم میان مردم یک جامعه است. آنچه مسلم است اینکه در هر کشوری قانون خاصی حکمفرماست، که این قانون را در واقع قانون اساسی خاص آن کشور می گویند. در واقع حاکمیت قانون در هر کشوری نماد استقلال و اراده آن کشور می باشد. برخی از حقوق عمومی نیز در هر کشوری یکسان است مثلاً حق حیات، حق آزادی، حق کار، این حقوق مستلزم رعایت قانون در هر کشوری می باشد. ما سعی داریم با توجه به ضوابط خاص به بحث احقاق حقوق عمومی و با توجه به نظریه حکمرانی مطلوب به این موارد اشاره کنیم. (کاتوزیان، ناصر، علم حقوق).

بخش دوم: بررسی و تحلیل حقوق عمومی با مذاقه در نظریه حکمرانی مطلوب

همان طور که در ایجاد و گسترش روابط بین المللی، حقوق و قواعد بین المللی تأثیر بسزایی دارد، به همان نحو و تا حدودی قواعد حقوق داخلی نیز در تنظیم آن تأثیرگذار است. همان طور که می دانید معاهدات بین المللی می بایست پابند قوانین و مفاد مقررات کنوانسیون وین سال ۱۹۶۹ در

رابطه با حقوق معاهدات و مراودات باشد، از طرفی برای تصویب و انعقاد معاهدات بین‌المللی می‌بایست برای تشخیص مقام صلاحیت‌دار کشورها به قانون اساسی و حقوق داخلی آن کشورها رجوع کرد، چرا که مطلع شدن از قوانین مربوط به نمایندگان و سفیران و دیپلمات‌های سیاسی یک کشور، تنها از طریق مطالعه حقوق داخلی آن کشور میسر می‌شود و از سمتی درک و اشراف به جبهه‌گیری و موضع سیاسی دول مختلف در رابطه با موضوعی خاص فقط از طریق حقوق داخلی دولت‌ها امکان‌پذیر است. به همین خاطر حتی در بسیاری از موضوعات و اختلاف‌نظرها که رجوع به دادگاه بین‌المللی می‌شود، عموماً دادگاه برای صدور رأی عادلانه از قوانین و جزئیات ذی‌ربط داخلی بهره‌گیری می‌کند به عبارت دیگر حل و فصل بسیاری از موضوعات مهم، مستلزم اشراف به قوانین داخلی بوده و صرف استناد به قوانین بین‌المللی کافی نمی‌باشد. آنچه مسلم است، مبنای حقوق داخلی کشورها اراده یک کشور است. هدف، تأمین سعادت افراد بشر و موضوع آن تنظیم روابط افراد و جماعات برای نیل به این هدف اصلی است. (موتمنی، ۱۳۸۲).

نظریه یگانگی حقوقی با تقدم و برتری حقوق داخلی: بر اساس این نظریه، حقوق بین‌الملل بر موازین و اصولی استوار است که ریشه در حقوق داخلی دارد و در قراردادهای بین‌المللی تبلور یافته است. در چنین حالتی، حقوق بین‌الملل یک حقوق عمومی خارجی است و در آخرین مرحله، با قواعد حقوق داخلی ارتباط پیدا می‌کند. مهم‌ترین طرفداران این نظریه، یلینگ و وایهرینگ آلمانی هستند. نظریه یگانگی حقوقی با تقدم و برتری حقوق بین‌الملل بر اساس این نظریه، برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی مسلم است. نظام حقوقی داخلی مشتق از حقوق بین‌الملل است و حقوق بین‌الملل، مشخص‌کننده صلاحیت‌های کشورهاست و آنها را به محدود و معین کردن صلاحیت‌های خود ملزم می‌نماید. دلایل این گروه عبارت است از: ۱. هدف و موضوع قواعد حقوقی، اعم از حقوق داخلی و یا حقوق بین‌المللی، یکسان است؛ زیرا هدف هر دو، تأمین سعادت افراد بشر و موضوع آن تنظیم روابط افراد و جماعات برای نیل به این هدف اصلی است. اما از آنجایی که قواعد حقوقی بین‌المللی ناظر بر روابط اعضای جامعه بزرگ جهانی، یعنی جامعه بین‌المللی است، بنابراین، نظام حقوقی که از دو نظام داخلی و بین‌المللی تشکیل می‌گردد، اصولاً متکی به اصول حقوق بین‌الملل است. ۲. تشکیل قواعد حقوقی چون معلول روابط طبیعی و اجتماعی است، در هر دو حقوق یکسان است. بنابراین، در هر دو حقوق قواعد حقوقی به صورت دستوری است که یک مقام مافوق بدون توجه به رضایت و اراده افراد صادر می‌کند و مبنای آن

قدرت طبیعی و اجتماعی است. ۳. وجود بعضی از قواعد مهم بین‌المللی بدون تصویر یک نظام کلی حقوقی، که نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف اجزای آن باشند، امکان‌پذیر نیست. چنان‌که تعیین حدود صلاحیت قضایی و ارضی و همچنین اصل استقلال و مساوات دولت‌ها مبتنی بر اصول حقوق بین‌الملل می‌باشد و در غیر این صورت، یعنی در صورت قبول حق تقدم حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل، هر دولت مدعی خواهد بود که در تعیین حدود صلاحیت خود، حاکم بالاستقلال می‌باشد. (ساعدی، بهمن، ۱۳۹۲).

عام بودن یک پدیده همواره در مقابل خاص بودن به کار می‌رود قوانین نیز از این امر مستثنا نیستند بنابراین آن بودن قوانین خود یک مزیت مهم محسوب می‌گردد، زیرا دایره شمول آن را گسترده نموده و اشخاص بیشتری را مشمول می‌گردد بنابراین قوانینی که نتوانند شمول عمومی جامعه را تحت پوشش خود قرار دهند اصولاً آن می‌توان نام قانون را بر آنها نهاد، ضمن آنکه عمومی بودن قانون یک ویژگی مهم دیگری را نیز با خود به همراه دارد و آن تصاویر اجرا بین عموم است در این خصوص یکی از اندیشمندان چنین بیان نموده است قانونی که فقط خطاب به یک فرد یا یک گروه خاص باشد و فقط برای آنها موقعیت‌های ممتازی را کرده و یا حقوقی را از آنها محروم می‌نماید درحالی‌که هیچ تفاوت بنیادین بین آن فردی و یا گروهی از افراد و گروه‌های دیگر وجود ندارد به این معناست که با آن فرد به‌طور نابرابر و با تبعیض رفتار شده از این جهت چنانچه قانون و یا تصمیم دولتی شرط عمومی حاکمیت قانون را نادیده گرفته است این نکته لازم به توجه است که برابری در مقابل قانون یکی از اصول پایه‌ای و اساسی در تضمین و حمایت از حقوق بشر است چرا که تمام انسان‌ها به صرف انسان بودن در برابر قانون در تمام حقوق و فرصت‌ها با همدیگر برابر و یکسان هستند (نقیبی منفرد، ۱۳۸۹، ۵۶).

قانون برای آن وضع میگردد که با اجرای آن، بتوان نظم عمومی را حاکم نمود، به عبارتی دیگر مفاد قانون هر میزان مترقانه و قابل تحسین می‌باشد، ولی قابلیت اجرا نداشته باشد، خالی از فایده برای جامعه بوده و ارزش ماهیتی نخواهد داشت. به سخن دیگر این وصف یکی از جنبه‌های اصل قابلیت عمل کردن است. قوانینی که افراد را ملزم میکنند تا کارهای ناشدنی انجام دهند غیر عادلانه بوده و توان راهنمایی و تنظیم رفتار افراد جامعه را هم ندارند. یکی از آثار این اصل این است که با اعمال این اصل افراد جامعه در وضعیت‌های نابرابر و تبعیض‌آمیز نسبت به یکدیگر قرار نمیگیرند مردم نباید نسبت به مواردی که قابلیت اعمال کنترل آنها را ندارند مورد مواخذه و مسئولیت قرار

گیرند مسئولیت مبتنی بر اعتبار و توانایی بر انجام تکالیف قانونی و یا اخلاقی است (نقیبی مفرد، ۱۳۸۹، ۳۳). برای اینکه بیشتر با حقوق عمومی آشنا شویم لازم است برخی از حقوق عمومی را ذکر کرده و توضیح دهیم. از جمله حقوق عمومی و قانونی که حق مسلم هر شهروندی است، حق آزادی، حق کار، حق حیات می باشد. نفس آدمی دارای سه مرتبه نباتی، حیوانی و انسانی است (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۵۳ و ۱۲۹).

هر یک از این مراتب سه گانه اقتضائات مخصوص دارد.

«نفس نباتی» پایتترین مرتبه نفس است که در گیاهان نیز وجود دارد. این نفس دارای سه قوه غذیه، منمیه و مولده است. (همان، ص ۵۴ و ۱۳۰؛ طوسی، ۱۳۵۷، ص ۴۰۸). به این دلیل کارهای نفس نباتی در بدن به یکی از سه صورت انجام می گیرد: ۱. تغذیه؛ ۲. رشد بدن و حفظ و مراقبت از آن در برابر بیماری؛ ۳. تولید مثل. بنابراین، نیاز به تغذیه، بهداشت و تولید مثل، از نیازهای طبیعی بشر در مرتبه نفس نباتی است. پاسخ به این نیازها برخی از مصداق های حقوق طبیعی بشر از منظر فلسفه اسلامی است. برن اساس، هر انسان بهطور طبیعی دارای حق تغذیه، حق بهداشت و حق تولید مثل (ازدواج) است. به دلیل آنکه گیاهان و حیوانات نیز دارای نفس نباتیاند، آنها نیز دارای حقوق طبیعی یاد شده. اند مرتبه بالاتر از نفس نباتی در بشر، مرتبه «نفس حیوانی» است. این نفس دارای دو قوه مدرکه و محرکه است (همان، ص ۴۱۱؛ صدرالمآلهین، همان).

بنابراین، کارهای نفس حیوانی در یکی از دو گروه دسته بندی می شود: نخست، ادراک به امور جزئی؛ مانند داشتن حس که حیوانات از آن برخوردارند؛ و دیگری تحرکات از روی اختیار است که از قوه شهویه در راستای به دست آوردن منافع ایجاد می گردد یا برای دفاع از خود از ناحیه قوه غضبیه حاصل میشود، که انسان در مرتبه حیوانی نیاز طبیعی به هر دوی آنها در انجام امور دارد. پاسخ به این نیازها برخی از مصداقهای حقوق طبیعی بشر است. بر این اساس، هر انسان بهطور طبیعی دارای حقوق ادراکی، مثل بینایی، شنوایی، لامسه و... است. همچنین حق آزادی در انجام افعال به منظور حفظ حیات و دفاع از خویشتن یا به منظور جلب منافع مادی، یکی از مصداق حقوق بشر به شمار می آید. حیوانات نیز در این حقوق با انسانها سهیم اند؛ زیرا دارای نفس حیوانی اند، «نفس انسانی» بالاترین مرتبه انسانی است که از دو قوه عامله و عالمه تشکیل یافته است (همان، ص ۱۳۰).

وظیفه درک کلیات بر عهده قوه عامله هاست که بدان عاقله و اندیشه هم میگویند. قوه عامله وظیفه تدبیر بدن را به عهده دارد. حرکت های اختیاری بشر که قوه عامله انجام میدهد، با هماهنگی قوه عاقله صورت میگیرد. کسب فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی، از مختصات این مرتبه از نفس است. پیروی قوه عامله از قوه عاقله، سبب سعادت انسان می گردد. دینداری و ارتباط با خدا، جزء تعریف ماهیت انسان است و به این مرتبه از نفس آدمی مربوط میشود. اگر افعال بشر از قوه عاقله ناشی نشود، یعنی عقل عملی سر بر قوه غضبیه یا شهویه - که از مختصات نفس حیوانی است - چیره نگردد، انسان به تدریج از مسیر خداپرستی خارج می شود و حقیقتانسانیت خود را از دست میدهد و به جرگه حیوانات وارد میشود. در این صورت، این موجود انسان نمادارای حقوق حیوانات است، نه حقوق بشر. حقوق طبیعی بشر در بالاترین مرتبه از نفس عبارت است از: حق کسب دانشی که او را از طریق رسیدن به مقام انسان کامل یاری کند؛ و حق آزادی بیان و نیز آزادی اندیشه، تا آنجا که انسان با این آزادی بتواند مسیر کمال را پیمايد؛ و اخلاق، دینداری و ارتباط با خدا. مهمترین حق در میان حقوق بشر، حق اخلاق، دینداری و تألم است؛ زیرا این حق تأثیر مستقیم در رشد و تکامل معنوی انسان در راستای نزدیک شدن به مقام انسان کامل دارد. شرط مهمی که سایر حقوق دارند، آن است که استیفای هیچ یک از آنها نباید مخالف حقیقت انسانیت، یعنی ویژگی تأله و ارتباط با خدا باشد؛ و گرنه انسان با کنار گذاشتن ارتباط با خدا، حقیقت انسانیت خود را از دست میدهد (طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۹).

در اسلام، یکی از نشانه های رحمت الهی حیات است: «به آثار رحمت خداوندی بنگر که چگونه زمین را پس از مرگ و پژمردگی آن احیا میکند» (روم، ۵۰). در مورد انسان، حیات نفخهای از روح خدایی است: «آنگاه که گل آدم را ساختم و از روح خود در او دمیدم (در برابر او) به سجده ییفتید» (حجر، ۲۹).

در دیدگاه اسلامی، حیات از نشانه های رحمت الهی است. در این دیدگاه، انسان نسبت به حق حیات، بهاندازه های اختیار دارد که پروردگار به او بخشیده؛ بنابراین، حیات به همان میزان که حق افراد است، حفظ آن یک تکلیف است و گذشتن از آن ممنوع و فقط در محدوده قوانین شرع مجاز است. از آن به «نفس محترمه» یاد شده است. از نظر قرآن کریم، «نفس محترمه» شامل همه انسانها می شود، مگر کسی مرتکب جرم سالبه حیات شود که در این صورت کیفر و قصاص .

میشود در دیدگاه اسلامی، آثار زیادی بر حق حیات مترتب است که در اسناد بین المللی حقوق بشر جای آن خالی است.

حق اشتغال یکی از مهم ترین حقوق بشر محسوب می شود. بنابراین نه تنها نمی توان شغلی را بر کسی تحمیل کرد، بلکه نمی توان آزادی او را نیز در چگونگی انتخاب شغل خود محدود نمود که این مسئله در اعلامیه جهانی حقوق بشر و قوانین داخلی ایران مورد تاکید قرار گرفته است. با این حال، همانند هر حق دیگر برای آن استثنائاتی وجود دارد که این استنهاها در قالب قانون و حکم شرعی بیان می شوند؛ لذا حق اشتغال با وجود اهمیت فراوان آن، حقی مطلق نیست و در قوانین اساسی و عادی برای اعمال این حق استثنائاتی نیز در نظر گرفته شده است. به همین مناسبت در ادامه این مقاله قصد داریم به بررسی مفهوم حق آزادی انتخاب شغل و کار پرداخته و پس از بررسی مهم ترین مبانی قانونی حق آزادی انتخاب شغل در نظام حقوقی داخل و خارج از ایران، استثنائات حق آزادی شغل یا اشتغال را مورد بررسی قرار دهیم. انسان حق اشتغال دارد و حق دارد که شغل خود را به صورت آزادانه انتخاب کند و حقوق کار به نحو عادلانه ای در رابطه با وی اجرا شود. در بیان مفهوم حق آزادی شغل و انتخاب کسب و کار باید گفت که هیچکس از افراد جامعه را نمیتوان وادار به کاری کرد که بدان تمایل ندارد و یا او را از شغلی که به آن دل بسته است، بازداشت. با این حال، برای تحقق اصل آزادی انتخاب شغل، در جامعه بایستی بیشتر زمینه های اشتغال افراد با سیاستگذاری ها و برنامه ریزی های صحیح توسط دولت برای همگان فراهم آید تا همه افراد قادر باشند به کاری مشغول و ما یحتاج زندگی را از دست رنج خود تحصیل نمایند و دیگر اینکه برخی رسوم اجتماعی مانند کار اجباری و نظایر آن که ذاتا با حیثیت، شأن و مقام افراد انسان مغایرت دارند، منسوخ شوند. به همین دلیل قوانین و مقررات متعددی در نظام حقوقی داخلی و بین المللی در رابطه با منع کار اجباری پیش بینی شده است. یکی از مهمترین مبانی ناظر بر تامین حقوق کارگران و صاحبان مشاغل و آزادی اشتغال توسط آنها، قانون اساسی است و این سند به عنوان مهم ترین منبع حقوق اساسی و عمومی، به بیان آزادی شغل و کار به عنوان حقی برای تمام افراد جامعه پرداخته است. بر اساس اصل بیست و هشتم قانون اساسی هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و حقوق عمومی نیست، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار را فراهم سازد.

در خصوص آزادی انتخاب شغل ، بحث عدم اجبار و منع تبعیض نیز پیش می آید که به موجب اصل چهل و سوم قانون اساسی " رعایت آزادی انتخاب شغل و کار و عدم اجبار افراد به انجام کار معین و جلوگیری از بهره کشی از کار دیگری " را مقرر داشته است . لازم به ذکر است که حق انتخاب شغل در این اصل از قانون اساسی به همه افراد اعم از زنان و مردان داده شده است و حق اشتغال زنان مستند به این اصل می باشد . بند دوم این اصل نیز دستیابی مساوی به فرصت های شغلی برای همه افراد را بیان می دارد و حکمی نظیر اصل بیست و هشتم در آن دیده می شود .

ماده ۶ قانون کار نیز به عنوان یکی دیگر از مبانی حق و اصل آزادی شغل و کار ، در این زمینه چنین بیان نموده است : براساس بند چهار اصل چهل و سوم و بند شش اصل دوم و اصل نوزدهم ، بیستم و بیست و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اجبار افراد به کار معین و بهره کشی از دیگران ممنوع و مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ ، نژاد ، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود و همه افراد از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و هرکس حق دارد شغلی را که به آن مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست ، برگزیند. (کاتوزیان).

هر انسانی به صورت طبیعی و خدادادی دارای حقوقی است . هر انسانی به دلیل انسان بودن، برخوردار از حق حیات، حق آزادی، حق داشتن کار، مسکن، دادخواهی، تعلیم و تعلم و ... است . خداوند که آفریننده انسانهاست، ساختار وجودی انسان را به گونه ای آفریده است که دارای استعدادها، میلها و تقاضاهایی است؛ همین استعدادها و میلها، پدید آورنده حق خدادادی و طبیعی برای اوست . شهید بزرگوار آقای مطهری رحمه الله درباره منشأ حقوق طبیعی می فرماید:

«از نظر من حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده است که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه به هدف، موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها در وجودشان نهفته است، سوق می دهد . هر استعداد طبیعی یک «حق طبیعی» است و یک «سند طبیعی» برای آن به شمار می آید؛ مثلاً فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد، چرا؟ برای این که استعداد درس خواندن و دانا شدن در فرزند انسان هست، اما در گوسفند نیست . دستگاه خلقت این سند طلبکاری را در وجود انسان قرار داده و در وجود گوسفند قرار نداده است . همچنین

است حق فکر کردن و رای دادن و اراده آزاد داشتن. (مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ۱۳۸۰).

بنابراین، امیال ریشه‌داری مانند: میل به حیات، بقا، غذا، آب، استراحت، امنیت، آزادی، علم، زیبایی، داشتن کار، مسکن، همسر، فرزند و ... در انسان وجود دارد که پدید آورنده حقوقی برای انسان است.

البته با توجه به این که شناسایی همه این نیازها و بازشناسی میله‌ها و نیازهای صادق و کاذب و نیز حدود و قلمرو آنها بویژه در موارد تراحم چند حق، از دایره علم و احاطه بشر خارج است؛ از این رو، همانگونه که در دستیابی به قوانین مورد نیاز واقعی بشر، نیاز به جعل و وضع الهی داریم، در دستیابی به حقوق واقعی انسانها و حدود و قلمرو آنها نیز نیاز به جعل و وضع الهی داریم. بنابراین، حقوق طبیعی انسانها هم مبتنی بر نظام تکوین الهی و هم متکی به نظام تشریع الهی است.

برخی از نواندیشان ادعا کرده‌اند: «زبان دین، زبان تکلیف است نه حقوق؛ در نگاه دین، انسان، موجودی است مکلف نه محق. در دین از انسانها خواسته شده است که ایمان بیاورند، نماز بگذارند، زکات بدهند و در امر نکاح، ارث یا سایر ارتباطات انسانی به نحوی خاص رفتار کنند و پا را از این حدود معین فراتر نگذارند. مدام به انسانها تذکر داده می‌شود که از حدود الله تجاوز نکنید که معاقب و مؤاخذ خواهید بود. البته از حقوق آدمیان هم سخن رفته است؛ اما این بیانات در مقایسه با بیانات تکلیفی و فوق‌العاده، استثنایی و اندکند...» (عبدالریم سروش، مجله کبان ش ۲۶)

در پاسخ اینگونه اظهارات باید گفت: اولاً: در متون دینی ما فراوان از حقوق بشر (حق الناس) سخن گفته شده و حقوق زیادی برای بشر به رسمیت شناخته شده است مانند: حق حیات، حق آزادی، حق انتخاب شغل، همسر، مسکن و ...، حق تحصیل علم، حق امنیت قضایی، حق استفاده از دسترنج خویش، حق والدین بر فرزندان، حق فرزندان بر والدین، حق همسر، حق دولت‌بر ملت، حق ملت بر دولت، حق همسایه بر همسایه، حق معلم بر متعلم، حق متعلم بر معلم، حق دوست بر دوست، حق مسلمان بر مسلمان، حق نامسلمان بر مسلمان، حق مسلمان بر نامسلمان و ... به طور کلی، دین مبین اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای به عدالت می‌دهد تا آنجا که فلسفه بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب را برقراری قسط در جامعه معرفی می‌کند. (حدید ۲۵) این که مسلمانان را به مبارزه با ظلم، تبعیض و فقر ترغیب و تکلیف می‌کند، نشانگر اهمیتی است که در اسلام به حقوق

بشر داده شده است. در متون روایی ما از جمله نهج البلاغه، اصول کافی و رساله الحقوق امام سجاد، فراوان از حقوق بشر سخن به میان آمده است. (نهج البلاغه، خطبه ۳۴) حقوقی که در فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است، نشانگر اهمیتی است که نظام اسلامی برای حقوق بشر قائل است.

ثانیا: تکلیف از حق جدا ناپذیر است؛ یعنی هر جا حقی وجود دارد تکلیف هم وجود دارد؛ زیرا اگر کسی حقی داشته باشد دیگران مکلف به رعایت آن هستند؛ در مقابل حق پدر و مادر، فرزند مکلف شده و در مقابل حق فرزند، والدین مکلف شده‌اند و در برابر حق دولت، ملت مکلف شده و در برابر حق ملت، دولت مکلف شده است و ...، بدین جهت، در بسیاری از موارد در متون دینی، که تکلیفی بیان می‌گردد بیانگر حقی است که در آن زمینه وجود دارد. بنابراین، بسیاری از تکالیف شرعی، قابل ارجاع به حق است؛ مثلا وقتی در دین از حرمت ظلم، زور، دزدی، اذیت و آزار، غصب، غیبت، تهمت، هتک حرمت، حیثیت، کشتن، قطع و جرح، ربا و رشوه و ... سخن به میان می‌آید، بیانگر این است که اسلام برای دیگران، حقوقی قائل است و تعدی به آن حقوق را حرام می‌داند. اتفاقا این شیوه، برای دفاع از حقوق بشر مؤثرتر و نافذتر است؛ زیرا خداوند با تکلیف الهی، افراد را ملزم به رعایت حقوق دیگران کرده است و در صورت عدم رعایت حقوق دیگران، افراد را به عقوبت اخروی تهدید و انذار می‌کند و همین امر پشتوانه بسیار قوی برای تأمین و تضمین حقوق افراد می‌باشد. آیا بهتر این است که خداوند فقط صاحب حق را به حقوقش آشنا سازد، بدون این که دیگران را به رعایت حقوق او مکلف گرداند یا این که بیان تکلیف را محور قرار دهد تا وقتی که صاحب حق دیده بگشاید، ملاحظه کند که پیرامون او را انسانهایی در بر گرفته‌اند که همه خود را در برابر حق او، مکلف و مسؤول می‌شمارند و خود را در صورت زیر پا گذاشتن تکلیف، مستحق کیفر دنیوی و اخروی می‌بینند؟ وانگهی در فرض تفکیک حق از تکلیف و پذیرش حق بدون تکلیف، افراد زورمند و ناقانع به حق خویش، بسیارند. اینان می‌کوشند از راه حيله و تزویر یا از راه ارباب و فشار، حقوق دیگران را پایمال کنند و رضایت نمی‌دهند که دیگران از حقوق خود بهره‌مند باشند؛ در این صورت بیان حقوق کارساز نیست، بلکه بیان تکلیف و تهدید به عقوبت است که کارساز می‌باشد. اسلام نه تنها دیگران را به رعایت حقوق افراد تکلیف کرده بلکه صاحب حق را نیز به گرفتن حق و دفاع از آن، مکلف ساخته است. قرآن کریم، به مردم ستم‌دیده اجازه می‌دهد که به بدگویی و پرخاشگری علیه ظالمان برخیزند

(نیکزاد، عباس ۱۳۸۴) بلکه بالاتر از آن، مسلمانان را مکلف کرده است که در راه نجات مستضعفان و مظلومان نبرد کنند، بکشند و کشته شوند تا شجره شوم استکبار از پای درآید و حقوق پایمال شده مستضعفان احیا گردد.

اصل ۲۳: آزادی عقیده و ممنوعیت تفتیش عقاید در این اصل آمده است: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.» در این اصل بر روی دو نکته تاکید و تصریح شده است: یکی این که، تفتیش عقاید ممنوع است، دوم این که، کسی را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد. نکته اول چندان نیاز به توضیح ندارد؛ زیرا تجسس و تفتیش در امور شخصی و خصوصی دیگران (مخصوصا امور درونی و باطنی) جایز نیست. قرآن کریم به صراحت می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا...» (حجرات، ۱۲)، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها پرهیزید؛ چرا که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید.

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری (تجسس) و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی دهد رازهای خصوصی آنها فاش شود. به تعبیر دیگر، اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود، از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود. نکته مهمی که در اینجا باید بدان توجه کرد این است که ممنوعیت تفتیش و تجسس در کار دیگران، در صورتی است که امر مهم تر و مصلحت ارجح اجتماعی در کار نباشد، در غیر این صورت یقینا جایز خواهد بود؛ چنانچه حفظ اسرار افراد در صورتی واجب است که امر اهمی بر افشای آن دخالت نکند، در غیر این صورت افشای اسرار نه تنها حرمتی ندارد، بلکه در برخی از شرایط واجب هم خواهد بود؛ به همین جهت در فقه اسلامی، در مواردی، غیبت و اظهار عیوب پوشیده افراد، جایز شده است.

اصول متعددی در این فصل بر حق امنیت قضایی مردم دلالت دارد. معنای امنیت قضایی این است که افراد یک کشور، احساس کنند که بی دلیل و بر خلاف قانون تحت تعقیب و پیگرد قرار نمی گیرند و به بهانه های واهی، حکم دستگیری، جلب و احضار آنها صادر نمی شود و مادامی که دلیلی بر مجرمیت نباشد، مجرم به حساب نمی آیند و نیز افراد یک کشور، باور داشته باشند که در

صورت اتهام و دستگیری؛ برخوردها، بازجوییها، محاکمات و داوری، کاملاً انسانی و بر اساس قانون خواهد بود و هر فرد حق دارد جهت اثبات براءت خود، وکیل بگیرد و حتی در صورت عدم تمکن فرد برای گرفتن وکیل، امکانات تعیین وکیل را برای وی فراهم می‌سازند و از این بالاتر، حتی در صورت ارتکاب جرم و اثبات مجرمیت؛ بازجویی، محاکمه و مجازات، در محدوده قانون خواهد بود و از شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاعات و اجبار به شهادت، اقرار یا سوگند و نیز هتک حرمت و حیثیت خبری نخواهد بود. یکی دیگر از عوامل احساس امنیت قضایی، این است که افراد یک کشور، حق داشته باشند دادخواهی کنند و به دادگاه‌های صالح، جهت طرح شکایت و اقامه دعوا مراجعه نمایند و اینگونه دادگاه‌ها در دسترس ایشان باشند. اصول مختلف فصل سوم قانون اساسی که به حقوق ملت اختصاص دارد، مانند اصول سی و دوم تا سی و نهم، مربوط به امنیت قضایی است. اصل سی و دوم: هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند و در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل، بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود. اصل سی و سوم: هیچ کس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد، یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع، یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد. اصل سی و چهارم: دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند.

اصل سی و پنجم: در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد. اصل سی و ششم: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. اصل سی و هفتم: اصل، براءت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه ثابت شود. اصل سی و هشتم: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است... اصل سی و نهم: هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است.

در اصول دیگر قانون اساسی نیز مواردی دیده می‌شود که مربوط به امنیت قضایی است؛ مثلاً در اصل ۱۶۵ آمده است: «محاکمات، علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است، مگر آن که به

تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم دادگاه باشد، یا در دعاوی خصوصی، طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد. «علنی بودن محاکمات، تضمینی است برای سلامت جریان دادرسی و عدم تخطی از قانون. علاوه بر این، اعتماد عمومی را نسبت به قوه قضائیه برای احیای حقوق مردم، افزایش می‌دهد و نیز هشداری است برای همه کسانی که از جرایم و مجازاتهای آنها مطلع می‌شوند که در نهایت همه اینها سلامت و امنیت قضایی جامعه را به دنبال خواهد داشت.

حکمرانی مطلوب هشت مؤلفه اصلی دارد که عبارتند از: مشارکتی بودن، اجتماع‌محوری، پاسخگویی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری، کارایی و اثربخشی، جامعیت و عدم تبعیض میان شهروندان، و در نهایت حاکمیت قانون، حکمرانی خوب تضمین‌کننده کاهش فساد، احترام به نظر اقلیت‌ها و اقشار آسیب‌پذیر در تصمیم‌گیری‌ها است. همچنین حکمرانی خوب در قبال نیازهای کنونی و آینده جامعه بشری است. افزایش شدید فقر و نابرابری و تورم در اواخر دهه ۱۹۸۰ از پیامدهای الگوی دولت حداقل بود باعث شد تا بانک جهانی به این نکته دست یابد که مسئله حکمرانی خوب یعنی شیوه مدیریت و اداره کشور یا رابطه شهروندان با حکومت‌کنندگان موضوع کلیدی توسعه است. این مسئله به تدریج در بانک جهانی مورد مطالعه قرار گرفت به‌طوری که گزارش سالانه توسعه جهانی در سال ۱۹۹۷ به مسئله دولت اختصاص یافت که موضوع محوری این گزارش نقش دولت در بهبود وضعیت اقتصادی و راه‌های توانمند ساختن دولت بود. کارشناسان بانک جهانی با ارائه شواهد مختلف نشان دادند که موفقیت سیاست‌های اقتصادی بستگی به توانمندی و قابلیت‌های دولت دارد و بدون ظرفیت‌های لازم در دولت، آزادسازی مالی انجام نمی‌شود بانک جهانی راهبردهای پیشنهادی خود را جهت توانمند ساختن دولت به‌عنوان مسئله کلیدی توسعه اقتصادی راهبرد دو بخشی نامیدند. راهبرد نخست تطبیق ظرفیت‌ها با نقش‌های دولت و راهبرد دوم افزایش ظرفیت‌های دولت عنوان شود بخش نخست این تفاوت را با شعار کوچک‌سازی دولت داشته قابلیت و چارچوب از پیش تعیین‌شده‌ای کوچک‌سازی دولت ارائه نمی‌داد، قاعده پیشنهادی این بود که دولت وظایف متعددی دارد و توانمندی‌های این نهاد مانند هر سازمان دیگری محدود است (نقیسی مفرد، ۱۳۸۹، ۱۱۰). بنابراین باید ظرفیت‌های خود را به وظایف اختصاص دهد که اولویت بیشتری دارند اما این نکته اعتراف می‌شود که اولویت‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است و نمی‌تواند برای کشورها از پیش مشخص ساخت دولت

چه وظایفی را باید به عهده بگیرد بلکه هر کشوری خود باید اولویت‌هایش را مشخص کند در این گزارش بانک جهانی نتیجه نظرسنجی‌های به‌عمل آمده در کشورهای مختلف در مورد اولویت‌های مداخله دولت از نظر مردم را نشان داد در برخی از کشورها و اولویت نخست حمایت از حقوق مالکیت در برخی دیگر توزیع عادلانه درآمد و در برخی دیگر بازسازی است.

بخش دوم راهبرد توانمندسازی دولت، سیاست‌های متعددی پیشنهاد شد که عمده‌ترین سیاست‌های پیشنهادی در این گزارش عبارت بودند از: اصلاح نظام قضایی، تمرکززدایی، مبارزه با فساد، شفاف‌سازی، نظام بودجه، شایسته‌سالاری، و پیوستن به نظام‌های بین‌المللی، در واقع بانک جهانی در این گزارش سیاست‌های توانمندسازی دولت یا بهبود حکمرانی را محور اصلی سیاست‌گذاری توسعه قرار داد (میدری، ۱۳۸۳، ۹۷).

از جمله نهادهایی که منشاء خدمات گوناگونی به جامعه می‌باشند و مؤسسات عمومی غیردولتی هستند به همین دلیل دولت‌ها با هدف در اختیار داشتن این گونه مؤسسات در قالب حکمرانی مطلوب و نظارت مبتنی بر قانون با هدف زدودن زمینه‌های انحراف از فعالیت‌های ذاتی قیدشده در اساسنامه این گونه مؤسسات با ابزارهای نظارتی موجبات برجسته‌سازی و جلب افکار عمومی را فراهم می‌سازند هرچند که به نظر می‌رسد وابستگی مؤسسات بر تخصیص اعتبار از بودجه کل کشور راه نظارت دولتی بر آن را گشوده و این امر خود شاید به جهت حفظ فعالیت‌های مؤسسات فوق در مسیر قانون جلوی مثبت را ارائه دهد ولی وابستگی به دولت می‌تواند تحت تأثیر برخی امور سیاسی قرار گرفته و مانعی در جهت رشد و شکوفایی مؤسسات عمومی غیردولتی گردد.

حکومت‌ها در دنیا به دنبال ارائه خدمات متنوع به جامعه می‌باشند اما متأسفانه کمبود منابع افزایش جمعیت گسترده و پراکندگی جغرافیایی موجب شده تا همه افراد جامعه نتوانند از این خدمات بهره‌مند شوند از سوی حکومت‌ها نیز توانایی و قدرت ارائه خدمات با پوششی به این گسترده‌گی را نخواهند داشت و ظهور مؤسسات عمومی غیردولتی به‌عنوان یک راهکار مورد پذیرش حکومت‌ها قرار گرفته است.

مؤسسات عمومی غیردولتی را شاید بتوان در واقع همان مؤسسات دولتی دانست که دولت‌ها به جهت کوچک‌تر نمودن بدنه دولت تصمیم به جدایی آنها از دولت و اعطای استقلال فعالیت‌های ذاتی در آنها نموده‌اند. بنابراین با توجه به پیشنهادات دولت به مجلس شورای اسلامی، و تصویب قوه مقننه، مؤسسات مزبور از بدنه دولت جدا و با سازوکاری جداگانه به لحاظ حقوقی و اداری، به

فعالیت خود ادامه می‌دهند. با توجه به اینکه فعالیت ذاتی این گونه مؤسسات در واقع انجام وظایفی است که اصولاً باید دولت‌ها و روی آن تمرکز نموده و بر جامعه ارائه نمایند، در نتیجه حجم عظیمی از وظایف بر عهده این گونه از مؤسسات گذاشته شد انجام این حجم از امور محوله و از طرفی جدایی از بدنه دولت نیازمند یک بازسازی و ساختار سازی در بدنه این مؤسسات بود لذا، با توجه به حاکمیت قانون و حمایت قانون‌گذار و قوه مجریه مؤسسات مذکور با تشکیلاتی جدایی از تشکیلات دولتی ولی با حمایت و نظارت دولت اساسنامه‌های مربوط به سازمان خود را تهیه و با توجه به نظارت قانونی بر فعالیت‌های خویش ساختار اداری خود را ترمیم و به جهت فعالیت ذاتی خویش آماده نمودند. مؤسسات عمومی غیردولتی به جهت فعالیت‌های ذاتی خود نیاز به کمک‌ها و مساعدت دولتی و تخصیص بودجه نداشته و به جهت نوع خدمات ارائه می‌دهند خود به تنهایی از عهده هزینه‌های موسسه بر خواهند آمد اما اصرار سیاست حاکم بر نظام حکمرانی کشور بر استفاده و بهره‌مندی از بودجه کشور هر چند میزان ناچیز است موجب شده تا این دسته از مؤسسات به جهت اختصاص بودجه به آن‌ها تحت حاکمیت و نظارت قانون قرار داشته باشند. با این وصف، با توجه به اساسنامه هر یک از مؤسسات عمومی غیردولتی که اصولاً به لحاظ شکلی مشابه یکدیگر بوده و صرفاً به جهت ماهیتی، به جهت تفاوت در فعالیت با یکدیگر اختلاف داشته که بیانگر آن است که قوانین حاکمیتی در تنظیم آن دخیل بوده و کلیه امور فعالیت‌های مالی و فعالیت‌های خدماتی آنها تحت نظارت و حاکمیت قانون قرار داشته و مؤسسات فوق از این جهت محدودیت‌هایی را متحمل شده‌اند (روحی، جناقرد، شریفی، ۱۳۹۹، ۲۶۰) لذا حکمرانی مطلوب به اعمال اقتدار بر اساس حاکمیت قانون نیز تعریف شده که در این شرایط سیاست‌گذاری‌ها، شفاف و قابل پاسخگویی در برابر جامعه هستند همچنین حکمرانی مطلوب بر پایه نظام حقوقی مدرن می‌باشد و نه بر اساس خواسته‌های افراد و شخصیت‌ها (منوریان، ۱۳۸۵، ۳۹)

در حقوق اساسی منظور از حاکمیت قانون اقتداری است رهبران، سیاستمداران و مأموران حکومت به مورد اجرا می‌گذارند و باید مشروع باشد. یعنی قانون چنین اجازه‌ای را به آنان داده باشد. و قانون باید منطبق با موازین عدالت باشد. چنان‌که افراد بدون تبعیض در برابر قانون یکسان باشند و هیچ کس را نتوان از آزادی وضع اجتماعی و دیگر حقوقش محروم ساخت مگر با محاکمه عادلانه به وسیله دادگاه بی‌طرف. قدرت قطعی و نهایی در سراسر کشور تنها با قانون است و تمایلات

شخصی استبدادی از هر نوع و هر قبیله به وسیله هر کس و در هر مقامی تجاوز به حریم قانون به شمار می‌رود (عزیززاده، ۱۳۹۷، ۵۳).

هیچ کس در حاکمیت و چه در غیر آن و هیچ سازمانی به دولتی چه غیردولتی نمی‌تواند به استناد آنچه که در قانون به صراحت نیامده فرمان دهد و به هر کس هر حکمی که می‌رود تنها به حکم قانون خواهد بود نه جنبه دیگر (سریع القلم، ۱۳۸۰، ۴۱).

اصل حاکمیت قانون جمله سازوکارهای تضمین حقوق شهروندان در هر جامعه‌ای است که قطعاً فقدان آن موجبات عدم رعایت حقوق شهروندی را فراهم خواهد کرد زمانی که از اصل حاکمیت قانون اساسی سخنی به میان می‌آید بدان معنی است که شهروندان حقوق و تکالیف خود را بشناسند و زمامداران نیز امور جامعه را بر اساس قانون انجام دهند زیرا در غیر این صورت نه تنها قانون حاکم نمی‌گردد بلکه استبداد حاکم می‌شود (موتمنی طباطبایی، ۱۳۸۲، ۲۱۴).

بر این اساس سازوکارها و مراجع و نهادهای تضمین‌کننده حقوق شهروندی در هر کشور و جامعه‌ای به تناسب هر نوع فرهنگ، ارزش و هنجارهای رسمی ناظر به نظام حقوقی و شده و به تناسب توسعه یافتگی دارای درجات متفاوت می‌باشد. مکانیسم‌های تضمین از یک صورت رسمی و مورد حمایت قانون‌گذار می‌باشند و این نوع سازوکارها و نهادها عموماً در قانون اساسی و عادی پیش‌بینی شده و دارای ارزش و اعتبار قوی و محکمی هستند. از سوی دیگر یک سری سازوکارهایی وجود دارند که چندان قوی و قانونی نیستند ولی در واقع ضروری و نیاز، حوزه عملکرد آنها از سازوکارهای رسمی نیز قوی‌تر و محکم‌تر می‌باشد، مانند اعتراض و اعتصاب به خاطر تضییع حقوق، علیرغم اینکه ممکن است جنبه قانونی نداشته باشد ولی میزان فشار آن در مواردی بیشتر از سازوکارهای قانونی است که غالباً در صورت اینکه سازوکارهای رسمی پاسخگوی نیاز به شهروندان باشند و یا مورد توجه قرار نگیرند شهروندان برای احقاق حق در رساندن اعتراض خود به این نوع سازوکارها متوسل می‌شوند.

همچنین سازوکارهای تضمین می‌توانند ساده و مستقل مانند ایجاد نهاد و موسسه قضایی در جهت حفظ حقوق شهروندی از جهت نظارت یا هر اقدام عملی دیگر و یا ضمانت اجرای غیررسمی مانند فشار ناشی از افکار عمومی باشند. چنانچه در مقام ارزشیابی و مقایسه دو نوع ضمانت اجرا قصه سخن داشته باشیم، باید گفت سازوکارهای غیررسمی اداری اثر مؤثرتری نسبت به سازوکارهای رسمی می‌باشند. ولی از جهات قانونی و حقوقی سازوکارهای رسمی در مقایسه

نسبت به آن از استحکام بیشتری برخوردار هستند. بر این اساس شهروندان میتوانند با استناد به این سازوکارها چنانچه حقوق آنها از سوی صاحبان قدرت و حاکمان و مسئولین مورد تعرض و تضییع قرار گرفته باشند احقاق حق نموده و ضمن کیفر متخلف، ضرر و زیان ناشی از آنها را مطالعه نمایند. همچنین باید اضافه کرد که سازوکارها صرفاً به همیشه منجر به برخورد نمی‌گردند بلکه در بعضی موارد جنبه پیشگیرانه دارند که دارای شیوه‌های مختلف برخورد می‌باشد (بوشهری، ۱۳۸۱، ۴۴).

در خصوص حکمرانی مطلوب با محوریت قانون برخی معتقدند که از قرن هفدهم به بعد حکومت قانون جایگاه رفیعی در نظام‌های سیاسی یافته است. از این زمان آزادی فردی بر اساس تفکر آزادمنشانه هدف حکومت بر غرب می‌گردد برخلاف برخی ایدئولوژیک‌هایی که مرجع استحاله تدریجی دولت بودند بسیاری از متفکران آزادمنش بر ضرورت اجتماعی، قدرتمند باور داشت اما خواهان بیشترین آزادی عمل ممکن برای افراد و محدود نمودن دولت و مأمورین آن به حقوق و سپس انتخابات دموکراتیک بودند برای تحقق چنین هدفی باید راهکارهای ضروری جهت نظارت بر دولت به‌عنوان یک مجموعه و همچنین نهادهای آن پیش‌بینی می‌شد این چنین بود که به تدریج در برخی از کشورهای غربی و سپس غالب نقاط جهان مفهوم حاکمیت قانون با تعبیر مختلفی همراه گردید که همگی متضمن تبعیت قدرت سیاسی از قواعد حقوقی و محدود نمودن آن است شکل گرفت (امیرارجمند، ۱۳۹۰، ۴۸).

نتیجه گیری

امروزه با وجود حقوق بین‌الملل و از طرفی وجود حقوق داخلی خواه‌ناخواه همزیستی بین این دو حقوق به وجود آمده است، یعنی به مرور زمان و به حسب ضرورت در عمل در تنظیم روابط دو رشته حقوق قواعدی تنظیم شده است که بعضی با مکتب دوگانگی و بعضی با مکتب یگانگی مطابقت دارد پس هیچ‌یک از دو نظریه به‌طور کامل جوابگوی مشکلات عملی نیست. روشن شد که با جایگاهی که امروزه حقوق بین‌الملل در میان جوامع پیدا کرده است، تأثیر آن بر قوانین کشورها بیشتر و گسترده‌تر شده است و تقریباً کمتر کشوری را می‌توان یافت که در قوانین داخلی خود، تحت تأثیر این قواعد قرار نگرفته باشد. از سوی دیگر، تأثیر حقوق داخلی کشورها، به‌ویژه کشورهای قدرتمند و بزرگ، بر حقوق بین‌المللی قابل انکار نیست. بیان این نکته ضروری است که امروزه علی‌رغم وجود دستگاه‌های قانون‌گذاری، مانند شورای امنیت، در عرصه بین‌المللی،

هنوز مسائل بین‌المللی تحت تأثیر جنبه‌ها و ابزارهای سیاسی است نه حقوقی؛ میزان قدرت سیاسی

هر کشور عنصر تأثیرگذار در مؤلفه‌های بین‌المللی است. عامل مهم دیگر، جایگاه حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی ایران است. می‌توان در این مورد اشاره کرد که «قواعد حقوق بین‌الملل در صورت استناد نزد قاضی ملی از خصیصه حکمی برخوردار بوده و قضات ملی باید خود از وجود آنها مطلع باشند و صرفاً موضوع اعمال و یا عدم اعمال آنها به دلیل موانع حقوق داخلی مطرح است.» از این رو، قاضی ملی باید نسبت به حقوق بین‌الملل آگاهی داشته باشد و استناد به حقوق بین‌الملل از سوی اطراف دعوا نیازمند اثبات از سوی آنها نمی‌باشد. حال باید دید نظام حقوق داخلی ایران به چه شکلی امکان اعمال حقوق بین‌الملل را برای قاضی ایرانی فراهم می‌کند. در مورد محوریت قانون داخلی باید حتماً به این نکته توجه اساسی داشت. اما اگر بخواهیم در مورد نظریه حکمرانی مطلوب نیز اشاره کنیم، لازم است که به بعد تأثیر گذاری آن در سطح کشور و در بین مردم توجه کرد. هر چه که میزان این حکمرانی مطلوبتر و شایسته تر باشد فضای آرامش و امنیت بیشتری در بین اقشار مردم حکمفرماست و دولت آرامش نسبی دارد و به راحتی می‌توان در سایر امور ملی برنامه ریزی کرد و به اهداف نهایی کشور جامه عمل پوشاند.

منابع و مآخذ

۱. اسماعیلی، محسن، تحلیل و بررسی حقوق بین الملل و عمومی، دانش حقوق عمومی، ۱۳۹۵، ص ۱۴.
۲. بوشهری، جعفر (۱۳۸۱)، مسائل حقوق اساسی، چاپ اول، تهران، دادگستر.
۳. پیرنیا، حسینی (۱۳۳۹)، مالیه عمومی، تهران، چاپ اول کتابخانه ابن سینا.
۴. حدید/۲۵.
۵. خسروی، احمد، بررسی تطبیقی مصونیت داوری در حقوق داخلی و حقوق بین المللی، پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۱۳۹۹، ص ۲
۶. ر. ک. : نهج البلاغه، خطبه ۳۴ و ۲۱۶ و نامه ۱۹ و ۵۰ و ۵۳ و حکمت ۳۹۹؛ رساله الحقوق؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر، باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض .
۷. روحی، جناقرد، شریفی، ۱۳۹۹، ۲۶۰
۸. ساعدی، بهمن، اثرپذیری حقوق داخلی از قواعد و هنجارهای حقوق بین المللی، انتشارات سرو، ۱۳۹۲، ص ۷۹.
۹. سلیمی، صادق، حقوق داخلی در جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۲
۱۰. طالبی، نظام سیاسی ایران، ۱۳۹۳، ص ۱۳۹
۱۱. عبدالکریم سروش، مجله کیان، ش ۲۶.
۱۲. عبدالکریم سروش، مجله کبان ش ۲۶)

۱۳. عزیززاده، ۱۳۹۷، ۵۳

۱۴. قرآن، سوره حجرات، روم، حدید

۱۵. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، انتشارات تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۶.

۱۶. مدرس حوزه و عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی بابل، محقق و نویسنده .

۱۷. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، قم، چاپ سی و یکم، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴.

۱۸. مطهری، مرتضی، حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، ۱۳۸۰، ص ۹۸

۱۹. موتنی طباطبایی، منوچهر (۱۳۸۲)، حقوق بشر و آزادی‌های عمومی، چاپ سوم، دانشگاه تهران.

۲۰. میدری، ۱۳۸۳، ۹۷

۲۱. نقیعی مفرد، بررسی حقوق بین المللی (۱۳۸۹، ۳۳).

۲۲. نیکزاد، عباس، ۱۳۸۴